



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید مجید طالع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی ۱۵ ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۱-۵۸۸۸۸ ۳۷۲-۵۱
- نمایر: ۰۳۸۴۹۰۳۸۴-۵۱
- روابط عمومی: ۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
- شماره پیامک: ۷۲۸۹۰۳۰۰۰۳

SHAHRRANEWS.IR
شنبه ۳
۱ اسفند ۱۴۰۲
۱۰ شهریار ۱۴۴۵
شماره ۲۱۶۱

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir



سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید



ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای



دمای هوای مشهد

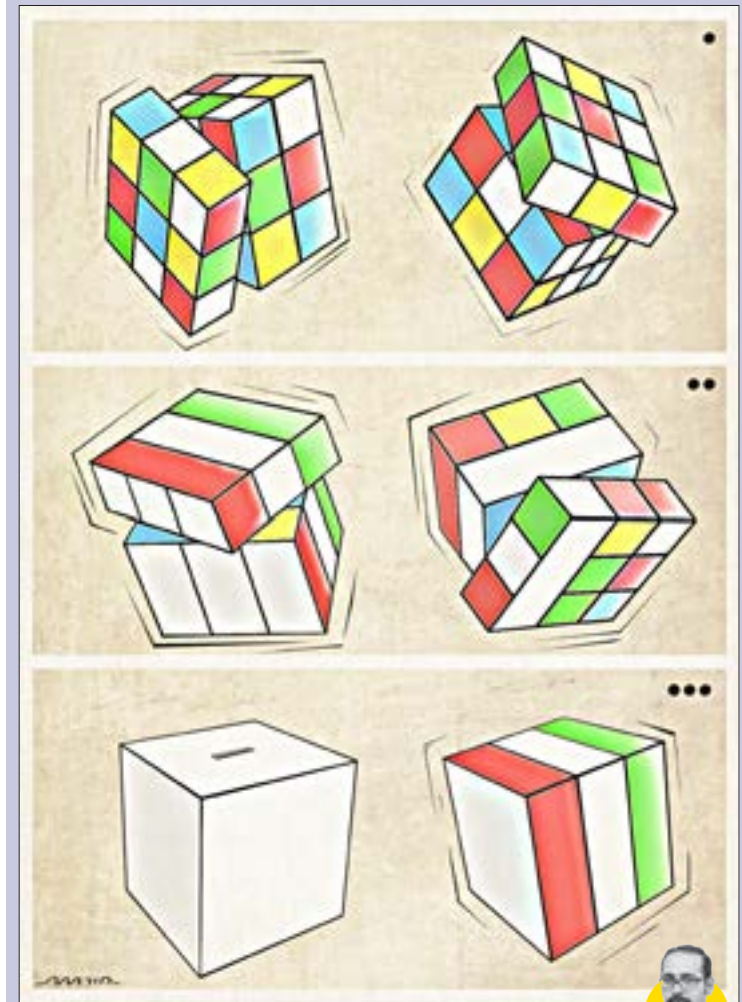
۶۱٪
۳۰°
۷°

صبح ۲-
ظهر ۴-
عصر ۷-
شب ۲-

- اذان ظهر ۱۷:۴۵:۱۱ نیمه شب شرعی ۰۳:۰۳:۲۳
- غروب آفتاب ۱۶:۴۴:۱۷ اذان صبح فردا ۱۵:۴۸:۰۴
- اذان مغرب ۱۵:۳۵:۱۷ طلوع آفتاب فردا ۱۳:۳۹:۰۶



کارنوزن
شهر



بدون شرح...

شوخی
بی شوخی

مرغ با پودر گوجه!

واقعا آشپزی و دست پختش خوب بود. باگذشت چند سال مزه اون مرغ هنوز تو ذهنمه. راستی شما شنیدین که می‌کن اضافه کردن پودر گوجه، مرغ رو خوشمزه تر می‌کنه؟

● گفت: راستش نمی دونم.

● گفتیم: خلاصه فکر کنم کاندیدی ا مد نظرم پودر گوجه به مرغ اضافه کرده بود.

● گفت: مگه کاندیدیایی که غذا میده، خودش میره پای دیگ؟

● گفتیم: ولی من مطمئنم رفته بود پای دیگ. آخه از اول تا آخر این کاندیدیای محترم رواز نزدیک ندیدم.

● پرسیدم: پوستر تبلیغاتی اش رو هنوز داری؟

● گفتیم: آره. توی یکی از جیبام گذاشتمش. واستین ببینم توی کدوم جیبمه. زیر پوسترش نوشته بود حامی قشر محروم ولی

مثل اینکه کاندیداهای رقیبش، برای اینکه آرای بیشتری کسب کنند، اون قسمت «حامی قشر» رو پاک کرده بودند. فقط عبارت «محروم فلاتی» زیر عکسش مونده بود. آهان اینجاس

تو جیب عقیم گذاشته بودم.

● گفتیم: اینک پوستر نیست. اعلامیه ترجمه شده. اون هم پای دیگ نبوده، زیر خاک بوده که شما ندیدینش. اینجاش هم نوشته

محروم نه محروم!

● گفتیم: راست می گید ها! اصلا دقت نکرده بودم. تصمیمم عوض شد، شما تا ساعت چند باز هستید من بیام رای بدم؟



علی محسنی

یک سالی رویه روی خانه ما یکی از شعب اخذ رای بود. رقتم داخل و به کارکنان اجرایی آنجا گفتیم: این دوره از انتخابات دور من یکی رو خط بکشید. من این دفعه دیگه رای بده نیستم. یکی از کارکنان اجرایی شعبه اخذ رای گفت: داد نزن. ما هم مجبوروت نکردیم بیای رای بدی. ولی اگه دوس داری بیا اینجا بگو واسه چی رای نمی دی؟

● گفتیم: آخه دفعه پیش، یه عکسی بود اسم یک نفری زیرش خورده بود. من بهش رای

دادم. رای نیابورد. الان هم پوسترش توی جیبمه.

● گفت: شناخت داشتین ازش؟

● گفتیم: آره. شناخت کامل داشتم.

● گفت: میشه بگین چطوری به این شناخت رسیدین؟

● گفتیم: موقع انتخابات جلومرغ داد. وقتی جلومرغ رو با نوشابه سیاه کنارش خوردم فهمیدم که این کاندیدا دقیقا همون

کاندیدیای اصلی هست که می تونه رتبه جهانی اقتصاد کشورمون رو ارتقا بده.

مخصوصا اون لحظه ای که رون مرغ رو کردم تو حلقم. دیگه مطمئن شدم این همون

کاندیدیای کم شده منه.

● گفت: مگه میشه پایک وعده غذایی آدم ها رو شناخت؟

● گفتیم: آره. من آدم ها رو از غذاهاشون می شناسم. کاندیدیای مد نظر من هم

اول
شخص

شماره ۱۴ تیم ستاره‌ها

درباره محمد خاکپور، بازیکن پیشین تیم ملی فوتبال ایران که امروز ۵۵ساله شد

چهارده سال بعد برای سرپرستی تیم ملی امید ایران به وطن بازگشت و در این دوران با دوری از حواشی مطبوعاتی، به چهره ورزشی ضد رسانه ای تبدیل شد. با این حال رفتار حرفه ای و حسن خلق همیشگی او هرگز به رسانه های درکمین، مجال نداد تا او را نقل محافل خبری کنند. او همچنین در سال های حضور در ایران مدتی کوتاه نیز به دعوت علی پروین، سرپرستی تیم

استیل آذین را پذیرفت محمد خاکپور حالا زمان بسیاری کمی از اوقاتش را در دهه ششم زندگی به فوتبال و حواشی آن اختصاص می دهد. با شادی جمعی هم وطنانش از پیروزی های ملی شاد می شود و از ناکامی های ورزشی کشورش منقلب می شود، اما ارتباط او با اهالی فوتبال چیزی بیشتر از رفاقت با چهره هایی چون حمید استیلی و محمد مایلی کهن نیست. باشگاه خودش را دارد و به موازات آن، شرکت خود را در زمینه خرید و فروش ساعت مدیریت می کند. همان کسب و کاری که وقتی در سال های اول فوتبال هنگامی که در پاس تهران توپ می زد، با دست فروشی در راسته بازار ۱۵ خرداد آغاز کرده بود تا هزینه هایش را جبران کند. حالا به دور از جنجال های ورزشی، زندگی آرامی دارد و بی آنکه بداند همچنان در خاطر هوادارانش، همان فوتبالیست با ریش های پرپفوسوری و ظاهری آرام به یاد می آید که پنجاه و شش بار برای تیم ملی فوتبال کشورش بازی کرد و در کنار دیگر ستارگان آن ایام، با چهره ای متین و موقر در تاریخ فوتبال ایران ماندگار شد.

جام جهانی نیز به دعوت باشگاه فوتبال مترواستارز آمریکا به این کشور سفرکرد تا به این ترتیب بازی در لیگ MLS را نیز به تجربیات ورزشی اش اضافه کند. «اولش لس آنجلس گلکسی به من پیشنهاد داد اما چون آن زمان خیلی سخت به ایرانی ها ویزا می دادند من نتوانستم در موعد مقرر آنجا بروم. همین شد که مربی لس آنجلس برکنار شد، همان مربی که مرا می خواست. جدا از مسائل فنی، لس آنجلس گلکسی

مرا به این دلیل می خواست که جمعیت ایرانی حاضر در لس آنجلس را به ورزشگاه بکشاند و با یک تیر دو نشان بزند. وقتی مربی گلکسی را برکنار کردند، مرا فرستادند مترو استارز. بورا میلو تونویچ سرمربی اش بود. یکی از مربیان بزرگ دنیا. سال اول خیلی خوب برای مترواستارز بازی کردم. آن قدر خوب که نیویورک تایمز یک مقاله درباره من نوشت و به تمجید از بازی من پرداخت. سال دوم مسائلی در تیم ملی پیش آمده که تصمیم گرفتم دیگر فوتبال بازی نکنم.، آن روزها سیاست جوان گرایی در مدیریت تیم ملی فوتبال ایران حاکم شده بود و تصمیم ناگهانی خاکپور برای خداحافظی با دنیای فوتبال او را به محدود ورزشکارانی تبدیل کرد که به دور از وطن با مستطیل سبز وداع می کنند. به این ترتیب فعالیتش را در فوتبال با تأسیس باشگاه فوتبال خود به نام m.soccerclub برگرفته از ابتدای نام و نام خانوادگی اش تأسیس کرد و در همان مجموعه به مربیگری روی آورد. اما

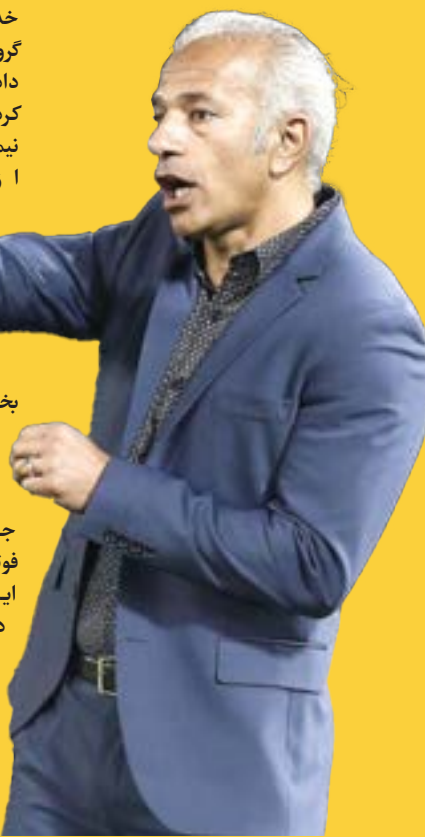


آزاده چشمه سنگی

تیمی که سنگربانش احمد رضا عابدزاده بود و اسطوره هایی چون کریم باقری و علی دایی در کنار چهره های محبوبی چون مهرداد میناوند و حمید استیلی و خداداد عزیزی در آن توپ می زدند. در دور گروهی، عربستان را با نتیجه ۳ بر ۲ شکست داده بودیم و از کره جنوبی با شش گل عبور کرده بودیم. اما در وقت های قانونی بازی نیمه نهایی برابر عربستان، هیچ تویی ا ز خط

هیچ کس د لش نمی خواست بازی به ضربات پنالتی کشیده شود. اما تقدیر نفس ها را با هر ضربه در سینه ها حبس می کرد. آن پاییز بخت با بازیکن شماره ۱۴ تیم ملی فوتبال ایران نبود. ضربه محمد خاکپور، با مشت دروازه بان سعودی دفع شد و افسوس ملی آن پنالتی از دست رفته که ما را از صعود به فینال جام ملت های آسیا محروم کرد. از چشم های فوتبالیست نجیب و بی حاشیه تیم پیدا بود. با این حال دوسال پس از این اندوه جمعی، او نیز در جمع دیگر ستارگان تیم ملی در سیاسی ترین بازی فوتبال قرن برابر آمریکا در جام جهانی ۱۹۹۸ شک شادی ریخت و در این بین، نخستین لژیونری خود را با دعوت تیم گیلانک یونایتد سنگاپور و بعد وان اف سی ترکیه تجربه کرد و دوسال پس از رقابت های

۲۹ آذر سال ۱۳۷۵ بود. جام ملت های آسیا در امارات برگزار می شد. تیم ملی فوتبال ایران با ستاره های تکرارنشدنی دهه ۷۰ به میدان رقابت هارفته بود.



روایت محمد خاکپور از حساسیت بازی ایران برابر آمریکا در رقابت های جام جهانی ۱۹۹۸



شادی بعد از برد ایران برابر آمریکا ۱۹۹۸

یک سکوت خاصی حکم فرما شده بود و اعضای تیم حرفی نمی زدند. یک سکوت غیرعادی! چون معمولا وقتی به سمت محل برگزاری مسابقه می رفتیم همه با هم حرف می زدند یا درباره بازی صحبت می کردند. اما سکویتی که در اتوبوس تیم بود عادی نبود. حتی با وجود زنده یاد مهرداد میناوند و خداداد عزیزی واقعا تعجب آور بود که با حضور این دو نفر که همیشه جو را شلوغ می کردند باز هم این قدر سکوت در اتوبوس حکم فرما باشد.

من به یاد دارم قبل از اینکه به فرانسه برویم وارد تورنمنت شویم تلفن های متعددی دریافت می کردیم. چه از طرف آشنایان و چه از طرف مردم غریبه. خیلی هاتماس می گرفتند و همه بدون استئنا تأکید داشتند که بازی با آمریکا برای ما حیثیتی و حیاتی است و باید برنده شوید. می گفتند میادا در آن دیدار شکست بخورید! میادا اتفاقی بیفتد! خلاصه این ها همه باعث استرس ما می شد و فشار را بیشتر می کرد. به یاد دارم که پیش از شروع بازی وقتی داشتیم از هتل به سمت ورزشگاه می رفتیم در داخل اتوبوسمان

روایت

پناه به پدر

عمرش پرمی شود و دیگر جسم او را در کنار خود نداریم. همچنان که اشک می ریزد ادامه می ده که بیماری برادرش به عنوان تنها بازمانده خانواده پدری، شدت گرفته است و اگر او را از دست بدهد تنها تر از همیشه خواهد شد. لیلا، سرد و گرم روزگار را ز یاد چشیده است، اما هیچ کدام باعث نمی شود نیاز به آغوش امن پدر را فراموش کرده باشد. حتی اگر نزدیک به پنج دهه از فقدانش بگذرد.

برایمان سه ماه پایانی عمر با با مرور می کنند که با در دستا سپری شد و دست آخر هم در آغوش دختر جان داد. دل خوشی لیلا این است که تا بایا زنده بود، از احترام و محبت چیزی برایش کم

سنگ قبر و تاریخ در گذشت متوفی در سال ۱۳۵۴ را می خوانیم و حق هق گریه های بی امان پیرزن را می ببینیم. سوآلاتمان بیشتر می شود. این بار نه فقط برای آموزش سفر کرده به دیار آخرت، بلکه برای آرامش کسی که روی سنگ قبر چمباتمه زده و بنای بلند شدن هم ندارد. با صدای بلند دعای کیم تایشنود بلکه دلش به دعای خیر غریبه ای تازه از راه رسیده، آرام شود. قفل زبانش باز می شود و می گوید که

صاحب این قبر، کسی است که هر کسی در این دنیا، یکی و فقط یکی می تواند داشته باشد. موجودی به اسم پدر که تکیه گاه است، چه آن وقتی که قلبش می تپد، چه آن زمان که پیمانه



روزانه نگار فرزانه قیامی

چشم نیست. چشمه است انگار بی وقفه از اشک، پرمی شود و جایگزین قطره هایی می شود که روی گونه هایش می غلند. در میانه گریه ها، سرش را بالا می آورد تا ببیند چه کسی دستش را روی سنگ قبر گذاشته و برای عزیز از دست رفته اش، دارد طلب آموزش می کند.

پیرزن با نگاهی گذرا، وارد آن زمان می کند و وقتی مطمئن می شود که غریبه ایم، دوباره گریه کردن را از سر می گیرد. نزدیکش شده ایم چون بین آن همه خلوتی ار استان خواجه ربیع در عصر یکی از روزهای میانه هفته، حضور این بانو بر ایمان سؤال برانگیز شده است. گفتیم لابد یکی از کسانانش را به تازگی یا حداکثر همین چند سال پیش از دست داده و این داغ برایش تازه است، اما وقتی نوشته روی



روایت یک قاب

دموکراسی در روز برفی



حمید سنجابی عکاس و نویسند

اوایل بهمن سال ۵۸ است. یک سال پس از پیروزی انقلاب، برف سنگینی سراسر ایران را گرفته است. برفی که در بخشی از شهرهای ایران به بیش از یک متر رسیده است. اما میان سرما و یخبندان انقلاب گرم است. برای اولین بار چهره هشت مرد بدر و دیوار کوچه و خیابان زیر بارش برف در قالب پوسترهای سیاه و سفید خودنمایی می کند.

آنچه سرمای استخوان سوز آن روزها را بی اهمیت می کرد، انتخاب اولین مرد اجرایی کشور بود. اولین تلاش برای دموکراسی. اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران در ۵ بهمن سال ۵۸. متأسفانه بر خلاف عکس های متعددی که از روزهای انقلاب در سال ۵۷ وجود دارد، از روزهای پس از انقلاب و اتفاقات مهمی چون انتخابات عکس های کمی در دسترس است. این عکس منسوب به مرحوم امیرقلی نخعی یکی از آن معدود عکس هاست که در مقابل مسجد مهم و قدیمی علی بن ابی طالب (ع) تهران در خیابان کاشانی ثبت شده است. عکس از این جهت اهمیت دارد که تجمع

افراد گوناگون را در سنین مختلف در یک روز سرد که در حاشیه آن تجمع برف های چند روز گذشته هم دیده می شود، نشان می دهد. حضور کودکان و نوجوانانی که قطعا در سن رای دادن نیستند از یک سو و حضور چشمگیر زنان از دیگر شاخصه های این عکس است. تمام این نکات کنار یکدیگر نشان از اهمیت این روز دارد به عنوان انتخاب اولین رئیس جمهور پس از انقلاب. نکته اینکه در آن روزها گفت و شنود انتخابات، سرنوشت کشور و



زیادی را در دست داشت، اما نشان داد که راه و منشش با مردم و اهداف انقلاب اسلامی تفاوت بسیاری دارد. به خصوص چندماه بعد هم جنگ تحصیلی آغاز شد و کشور در برهه بسیار خاص و حساسی قرار گرفت که هم زمان با خیانت های بنی صدر به وطن بود. از همین رو عمر مدیریتش کمتر از دو سال طول کشید و پس از آن که مجلس به بی کفایتی او رای مثبت داد از سوی امام خمینی (ره) در تیر ۱۳۶۰ عزل شد.

اتفاقات روز، بین توده مردم چنان محسوس بود که این فضا به کودکانی که درکی نداشتند هم منتقل می شد. اتمسفری که در دهه ۶۰ هم بسیار پررنگ بود از همین رو حضور کودکان در این عکس هم مؤید این موضوع است. اولین انتخابات ریاست جمهوری با هشت نامزد که همه آن ها چهره های فعال سیاسی وقت بودند برگزار و در نهایت ابوالحسن بنی صدر با بیش از ۱۰ میلیون رای انتخاب شد. مردی که پس از انتخاب با اینکه فضای عمل